

کس می خواهد باشد چند نفر باشند یا يك نفر.

خواه بگوئیم که آیه در باره‌ی علیؑ نازل شده است یا نگوئیم. ولی به اتفاق فریقین این اوصاف جز در علیؑ در کسی یافت نمی شود و آیه در حق علیؑ نازل شده است.

و مقصود از کسانی که ایمان آورده اند در اینجا همان کسانی هستند که در آیه‌ی سابق موصوف شده اند، چون نزد اهل فن ثابت شده است، که وقتی معرفه تکرار شود عین اولی می شود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ» یعنی به سبب ولایت کسی که مأمور به ولایت و دوستی با او شدید اهل کتاب و کفار را ولی و دوست خود قرار ندهید، و این معنی به قرینه‌ی این است که این آیه بعد از آیه‌ی ولایت خدا و قبول ولایت خدا آمده است، و تعلیق نهی بر این وصف جهت اشعار به علت نهی است.

«أُولِيَاءَ» زیرا آنها در جدائی و دشمنی با شما هستند پس برای شما شایسته نیست که دوستی آنها را اتخاذ کنید.

«وَأَتَّقُوا اللَّهَ» از خدا ترسید از اینکه کفار و اهل کتاب را ولی خود قرار دهید.

«إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ» اگر مؤمن هستید و اینگونه تقوی را دارید آنها را دوست نگیرید چون ایمان اقتضای دوری از آنها را می کند، نه نزدیکی و دوستی با آنها.

«وَإِذَا نَادَيْتُمْ» عطف است بر قول خدا «اتَّخِذُوا دِينَكُمْ» و یا حال است.

«إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» زیرا که عقل تعظیم حق و عبادات او را اقتضای کند، نه استهزاء به آنها را.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا» بگو: ای اهل کتاب آیا ما را سرزنش می‌کنید از باب مکافات، یا اینکه از ما اکراه دارید یا ما را آزار و شکنجه می‌دهید؟

«إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ» از اینکه به خدا ایمان آورده‌ایم، عبارت بعد از الّا مستثنی به تقدیر «لام یا باء» است، یا مفعول به است بدون واسطه‌ی حرف.
«وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِن قَبْلُ» کنایه از منافقین امت است در کینه‌ای که از علیؑ و اولاد معصومینؑ و اصحاب پیرو آنان دارند.
«وَأَنْ أَكْثَرُكُمْ فَسِقُونَ» همانا اکثر شما بدکار و نافرمان هستید.
یعنی از طریق حق و عقل خارج هستید، و آن عطف بر «أَنْ آمَنَّا» یا بر «اللّه» است
یعنی مگر اینکه ما ایمان بیاوریم که بیشتر شما فاسق هستید.

«قُلْ هَلْ أَنْبِئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَلِكَ» یعنی آن ایمانی که به خاطر آن انتقام می‌گیرید، یا از آن فسق، یا از آن کینه، یعنی اگر این کار به اعتقاد شما یا در واقع بد باشد آیا شما را به بدتر از آن خبر بدهم؟

«مَثُوبَةً» از باب جزاء و پاداشی که نزد خداست.

«عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ» خبر مبتدای محذوف است تقدیر آن چنین است: صاحب این شرّ کسی است که خدا او را لعنت کرده، یا این شرّ صفت کسی است که مورد لعن خدا قرار گرفته است، یا بدل است به تقدیر مضاف که تقدیر آن بیان صفتی از لعنت و چگونگی آن می‌باشد،

و آن مبتدا است و جمله «أُولَئِكَ شَرُّ مَكَانًا» خبر آن است.

«وَعَظِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ» و بر او خشم گرفته است و بعضی از آنها را بوزینه و خوک گردانیده است و خود بنده‌ی بت شده‌اند.

در لفظ «عبد» چند قرائت است، به صورت معلوم، مجهول به تقدیر «فیهم»، عابد الطَّاغُوت، و عَبَدَ الطَّاغُوت، و عَبَدَ الطَّاغُوت به صورت جمع مانند خدم و عَبَدَ الطَّاغُوت بضمّ باء که وصف باشد، و امّا عطف آن طبق همه‌ی قرائت‌ها واضح است، (در مورد و تفسیر طاغوت قبلاً شرح مفصّلی در آیه الكرسی بیان شد).

«أُولَئِكَ شَرُّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» «سواء السبیل» اضافه‌ی صفت به موصوف است یعنی سبیل سواء، و منظور راهی است که به هیچ یک از دو طرف افراط و تفریط یهود و نصاری مایل نباشد.

مقصود از صیغه‌ی تفضیل (اضلّ بر وزن افعّل صفت تفصیلی است) مطلق زیادی است نه نسبت به مؤمنین یا نسبت به کینه‌دارها و یا نسبت به فاسقین یا نسبت به مؤمنین است. بنابر اعتقاد آنها، یا نسبت به مؤمنین است بر سبیل استهزای آنان.

آیات ۶۱-۷۰

وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا ءَامَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (۶۱) وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسْرِعُونَ فِي الْأَثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ الشُّحْتَ لِبُئْسَ مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ (۶۲) لَوْ لَا يَنْهَلُهُمُ الرَّبُّ نِيُونِ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ
وَأَكْلِهِمُ السُّخْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳) وَقَالَتِ الْيَهُودُ
يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ
يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَآلَقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ
كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا
وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۶۴) وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا
لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۶۵) وَلَوْ أَنَّهُمْ
أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِن
فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا
يَعْمَلُونَ (۶۶) يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَّمْ
تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷) قُلْ يَأْهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى
شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ
وَلِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا
فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۶۸) إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ
هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَارَى مَن ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۹) لَقَدْ أَخَذْنَا
مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ بَنِي
لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ (۷۰)

ترجمه

و چون به نزد شما آیند گویند ایمان آورده‌ایم و حال آنکه هم با کفر پیش شما آمده و هم با کفر از نزد شما بیرون رفته‌اند؛ و خداوند به آنچه پنهان می‌داشتند آگاه‌تر است. و بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناهکاری و ستمگری و رشوه خواریشان می‌کوشند، بس بد است کار و کردارشان. چرا علمای ربانی و احبار آنان را از سخنان ناشایسته‌شان و رشوه خواریشان نهی نمی‌کنند؟ بس بد است کار و کردارشان. و یهودیان مدعی شدند که دست خداوند [از آفرینش یا بخشش] بسته است؛ دستان خودشان بسته باد؛ و به خاطر این سخن که گفتند لعنت بر آنان باد؛ آری دستان او گشاده است، هر گونه که خواهد ببخشد؛ و آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است [قرآن]، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید؛ و تاروز قیامت دشمنی و کینه در میانشان انداخته‌ایم؛ هر بار که آتش جنگ افروختند خداوند آن را خاموش گرداند؛ و در این سرزمین به فتنه و فساد می‌کوشند و خداوند مفسدان را دوست ندارد. و اگر اهل کتاب ایمان آورده و تقوا ورزند، سیئاتشان را می‌زداییم و ایشان را به بوستانهایی [بهشتی] پر نعمت درمی‌آوریم. و اگر آنان به تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده است، عمل می‌کردند از برکات آسمانی و زمینی برخوردار می‌شدند؛ برخی از آنان امت میانه‌رویی هستند، و بسیاری از آنان بدکردارند. ای پیامبر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است [به مردم] برسان؛ و اگر چنین نکنی، رسالت او را نگزارده‌ای؛ و خداوند تو را از [آسیب] مردم حفظ می‌کند؛ خداوند خدانشناسان را هدایت نمی‌کند. بگو ای اهل کتاب مادام که به تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، عمل نکرده‌اید، حتی به دست ندارید؛ و آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است [قرآن] بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید، پس بر خدانشناسان دریغ مخور. [از] مؤمنان و یهودیان و صابئین و مسیحیان، هر کس که به خداوند و روز باز پسین ایمان آورده و نیکوکاری کرده باشد، نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند. به راستی از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و به

سوی آنان پیامبرانی فرستادیم، [اما] هر گاه که پیامبری احکامی بر خلاف دلخواهشان برایشان آورد، گروهی را دروغگو انگاشتند و گروهی را کشتند.

تفسیر

«وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا ءَامَنَّا» این آیه تأدیب مؤمنین است که مراقب حال اینگونه افراد باشند و کنایه از منافقین از امت محمد ﷺ است.

«وَقَدْ دَخَلُوا» در مجلس تو یا در دین تو داخل شدند.

«بِالْكَفْرِ» یعنی دخول آنها در مجلس یا دین تو نه برای رهایی از کفر است بلکه از جهت مطیع و تسلیم شدن در مقابل سلطنت تو است.

«وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ» از نزد تو یا از دین تو خارج شدند بدون اینکه کلام تو در آنها اثری بکند.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ» یعنی خدا با نفاقى كه در دل پنهان دارند آگاه تر است، تهدید آنهاست.

«وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسْرِعُونَ فِي الْأَثْمِ» و بسیاری از آنان را می بینی كه به سوى گناه می شتابند، گناهی كه به غیر تعدی نکند.

«وَالْعُدْوَانِ» یعنی بدی كردن به غیر، و مقصود اهل از كتاب كنایه به امت است.

«وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و حرام خوارگی آنان، این مطلب، بیان نکوهش از فعل آنان است.

«لَوْلَا يَنْهَاهُمْ رَبُّنَا عَنْ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» درباره‌ی ربانیون و احبار پیش از این گفتیم که اولی مرتاض‌ها و دومی علما هستند.

«عَنْ قَوْلِهِمْ أَلا تَهْتِكُوا الْأَسْمَاءَ» قول اعم از گفتار و کردار است چنانچه تحقیق آن گذشت.

«وَأَكْلِهِمُ السَّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» تعبیر به «یصنعون» در اینجا اشاره به این است که ذمّ اینان رساتر از سابقین است، زیرا در آیه‌ی سابق به سبب جهل و نادانی خود عمل می‌کردند (یعملون) ولی در اینجا از روی علم و آگاهی امر خدا را ترك می‌کنند، زیرا استعمال صنع به معنی ساختن، غالباً در جایی است که عمل با قدرت و فکر انجام گیرد. از ابن عباس است: که این آیه شدیدترین آیه در قرآن است.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» بسته شدن دست کنایه از امساک و بخل است و باز شدن دست کنایه از جود و بخشش است.

بدان که یهود عقائد مشّت و مذاهب مختلف و آرای مبتدعی دارند که از جمله‌ی آنهاست اعتقاد به اینکه خدا جسم است و اینکه خداوند آسمان و زمین و موالید موجود در آن را در شش روز آفرید، و آخر مخلوقات در روز آخر آدم بود و از جانب چپ او حواء آفریده شد، و خداوند او را در بهشت جای داد که در عدن بود، و از خوردن درختی منع نمود، و حواء با فریب شیطان و مار از آن درخت خورد و آدم را هم وادار به خوردن نمود، و اینکه خداوند از آفریدن آدم و بنی آدم پشیمان شد، و خداوند فارغ‌گشت از خلق و آفرینش روز جمعه و روز شنبه را استراحت کرد در حالی که کارش تمام شده و راحت شده بود. پس خدای تعالی گفتار باطل آنها را نقل کرده و ردّ نموده و به آنها نفرین

کرده است.

«غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» «ید» چنانکه در امثال آن گذشت مختص به عضو مخصوصی نیست که برای صاحبان حیات حیوانی است بلکه ید اسم معنی عام است که دارای مصداقهای فراوان مترتبی است که بعضی از آنها فوق بعضی دیگر است. و آن معنائی است که به وسیله آن تصرف به حرکت می شود در جذب و دفع و دخل و خرج، و چیزی است که به وسیله ی آن قدرت حاصل می شود در انفاق و امساک و ایجاد و اعدام و غیر اینها از لوازم تصرف.

و آن «ید» در حیوات آلت (عضو) مخصوصی است که از اجسام مختلف مرکب شده است، و در انسان ملکی آلت دیگری است و در انسان ملکوتی نیز آلت محسوسی است غیر از آنچه که برای انسان ملکی است، و در انسان جبروتی آلت محسوسی نیست بلکه امر معقول و مجرد از ماده و لوازم آن و از اندازه و شکل است.

و از آنجا که خدای تعالی یکی از ذات ها است که هیچ وجهی از وجوه کثرت ذاتی در آن نیست، و هیچ وجهی از وجوه ترکیب نیز در آن نیست، بلکه انیت او وجود صرف و محیط به همه کثرتهاست به نحوی که چیزی از آن کثرتها از وجودش غایب نیست و گرنه محدود و مرکب خواهد شد.

پس او به ذات احدیتش مصداق جمیع اسما و صفات متقابل است به نحوی که از آن نه تکثیر لازم آید و نه ترکیب و نه تحدید، زیرا کسی که او را به چیزی محدود نماید او را شمرده و برای او دومی ثابت کرده است، و هر که او را دوگانه کند به تجزیه پرداخته و هر کس او را تجزیه کند به او جاهل شده و او را

نشناخته است. پس از وجوب وجودش بر عدم ترکیب او استدلال می‌شود و چون مرکب نیست پس حدی ندارد، لذا بر هر چیزی احاطه دارد.

و این برهان از تمام‌ترین و کامل‌ترین براهینی است که حکما بر احاطه‌ی او اقامه کرده‌اند بلکه این برهان اصل همه است و همه‌ی دلیل‌ها به آن برمی‌گردد، پس او با احدیّتش مصداق صفات حقیقی محض است و مصداق صفات حقیقی دارای اضافه است و مصداق همه‌ی اضافه‌ها و سلب‌ها است، پس او حیّ دانا و شنوا و بینا، و مدرک، و توانا، و مرید و متکلم، و بخشنده و مهربان است و خالق، و روزی دهنده، و ابتداکننده، و اعاده‌کننده است، و تصرف‌کننده و راهنما، و تفضّل‌کننده، گمراه‌کننده، انتقام‌گیرنده، سیّوح و قدّوس است.

ولکن این اسما در مرتبه‌ی احدیّتش ظاهر نیست، که آن مرتبه، مرتبه‌ی غیب است، آنجا نه اسمی برای اوست و نه رسمی، و نه خبری از او هست و نه اثری، بلکه او در مقام معرفت، که به نام نفس رحمان و حقیقت محمدیه و اضافه‌ی اشراقیه و عرش رحمت و ولایت مطلقه، و مشیّت و حق مخلوق به او و امثالهم ظاهر گردیده است، که همه آنها از اسماء خدا می‌باشد. و این غیر از هزار هزار اسم خدای تعالی است زیرا شأن خدای تعالی این است که مصداق آن اسماء در مقام ظهور باشد، و آن اسماء به اعتبار خودش بدون اعتبار به هیچ حیثیتی، یدالله است و به اعتبار اینکه آن اسماء وجهی به سوی خدا دارند و وجهی به سوی خلق، و به اعتبار پیوستگی آنها به ملکوت علیا و سفلی، و به اعتبار ظهور لطف و قهر در آن اسماء دو دست خدا نامیده می‌شود و محقق می‌گردد.

از این رو گفته شده که هر دو دستش جانب یمین و راست است. و این

گفته شده: (ای خدائی که دو دستت را به رحمت باز می‌کنی) در همین مقام است، و چون آن اسماء به ماهیّت‌ها و اعیان ثابت می‌پیوندد، در آنها اسماء متقابل چون لطیف و قاهر و رحیم و منتقم، ظاهر می‌شود. همچنین برای هر صنفی از اسماء خدای تعالی عالمی است که محلّ ظهور آن صنف است. پس عالم ارواح و اشباح نوری که عالم مثال و فلکیّات است همه‌اش مظاهر اسماء لطیفه‌ی خداوند است، و عالم سفلی که عالم شیاطین و اجنّه و مقرّ ارواح خبیثه که در همانجا جهنّم و آتش آن است، مظاهر اسماء قهریّه خداوند می‌باشد.

عالم عناصر با موالیّدش تمام مظاهر لطف و قهر است. پس اسماء لطیفی و قهری خدای تعالی دو دست خداست، و به همین اعتبار نیز دو دستش راست است، و مظاهر اسماء لطیفی از قبیل عالم ارواح و سماوات جانب راست او است. و قول خدا: «السّمَاوَاتِ مَطْوِيّاتٌ بِيَمِينِهِ» و «اصْحَابُ الْيَمِينِ وَ اصْحَابُ الشَّمَالِ» اشاره به اهل این دو عالم است، و لکن بودن آن دو عالم یمین و شمال به اعتبار خود آن دو است، نه نسبت به خدای تعالی، زیرا که هر دو عالم نسبت به خدای تعالی یمین است، لذا در کلام خدای تعالی شمال الله وارد نشده است، بلکه اصحاب شمال و اصحاب مشئم بدون نسبت به خدا آمده است.

و خدای تعالی نفرمود («وَالْأَرْضُ جَمِيعاً فِي شِمَالِهِ»: همه‌ی زمین در شمال خداست)، با اینکه مناسب این است که در مقابل «وَالسّمَاوَاتِ مَطْوِيّاتٌ بِيَمِينِهِ» بفرماید «وَالْأَرْضُ مَقْبُوضَةٌ بِشِمَالِهِ» بلکه فرمود: «قَبْضَتُهُ» نه اسم شمال آورد و نه یمین. پس به سبب اضافه‌ی عالمین به او هر دو دستش نیز یمین است، و هر گاه از رحمت، رحمت رحمانی اراده شود پس او بازکننده‌ی هر دو دستش به رحمت در هر دو عالم است، و اگر اظهار اضافه اراده شود که لازمه‌ی یمین و

شمال است. گفته می‌شود یمین عالم و شمال عالم.

حال که این مطلب معلوم شد پس بدان که خدای تعالی قیوم است و معنی قیوم بودنش این است که تحصل و بقای اشیا به سبب اوست و این بدان معنی است که اشیا خودشان نمی‌توانند باقی باشند مگر به سبب نگهدارنده‌اش چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: «یا ایّها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنی الحمید» (ای مردم شما نیازمند به خدایید و تنها خدا، بی‌نیاز و ستوده است). مثال اشیا در باقی ماندنش به سبب بقا دهنده و نگهدارنده آن و فنای آنها به علّت عدم آن است. مثال روشنایی آفتاب است که بر سطوح پهن و گسترده شده است که آن روشنایی از جهت نسبتش به سطوح در هر چیز آن به آن فانی می‌شود به نحوی که روشنایی بر روی يك سطح در دو لحظه باقی نمی‌ماند.

اگر بخواهی این مطلب از طریق حسّ معلوم شود نگاه کن به روشنایی که بر روی سطحی از روزه‌ای که بین آن سطح و روزه مسافت دوری است گسترده شده است، که آنگاه که آن روزه بسته می‌شود آن روشنایی نیز فانی گشته و بدون هیچ گونه تأخیری از بین می‌رود اگر فنای روشنایی در ذات خودش و بقای آن به وسیله نگهدارنده‌اش که همان خورشید است نبود يك آن بعد از بستن روزه باید روشنایی می‌ماند. حال اشياء نسبت به خدای تعالی، حال روشنایی نسبت به آفتاب است. پس اگر يك آن افاضه‌ی روشنایی حقیقی بر سطوح ماهیّات قطع شود، اشیا، همه فانی می‌گردند. پس خدای تعالی همیشه در حال افاضه و خلق و ابداء است پس دو دست خداوند با آن معانی که دانستی همیشه برای انفاق باز شده‌اند. و کیفیت انفاق او بستگی به مشیّت او دارد.

پس کسی که گفته است: «خداوند از کار فارغ شده است» نادانی به